

واکاوی امکان گشایش میدان نظریه‌های نسل پنجم انقلاب با مرکزیت تحلیل‌های فضایی

سید فخرالدین بهجتی اصل

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. 0009-0004-8449

fakhroodinbehjati@gmail.com 7014

امیر عظیمی دولت آبادی

استادیار گروه جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. 0009-0007-8024

azimi@ri-khomeini.ac.ir 6041

علیرضا ملانی توانی

استاد، گروه پژوهشی تاریخ فکری و فرهنگی ایران، پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران،

mollaiynet@yahoo.com ایران.

چکیده

انقلاب، به‌عنوان پدیده‌ای پهن‌دامنه، با تأثیرات ساختاری و جابه‌جایی قدرت سیاسی در دوران مدرن تعریف شده است. نظریه‌های چهار نسل از انقلاب‌پژوهان، از ابتدای دهه‌ی ۱۹۰۰ میلادی تا امروز، نشان‌دهنده‌ی شأن تاریخی واقعی انقلاب در مقام دستور کار ویژه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی هستند. با این حال، از دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی به این سو، انسداد نظری و به تبع آن، اشباع روش‌شناختی، بر مطالعات انقلاب‌پژوهی سایه افکنده است. این مقاله با تمرکز بر جابه‌جایی نقطه‌ی کانونی توجه انقلاب‌پژوهان از «واقعه‌ی انقلاب» به «حیث فضایی انقلاب»، تلاش دارد «فضا» را به‌عنوان پاسخی درخور برای شکافتن این انسداد نظری شناسایی کند. چرخش فضایی و در پی آن، تحلیل‌های فضا‌محور در حوزه‌ی شهری‌شدن سیاره‌ای، آغازگر گسترش این بحث در میان چهره‌های علمی جدید بود. هانری لوفور با طرح نظریه‌ی «تولید فضا»، مدخل ورود به بحث امر شهری به‌مثابه‌ی اپیستمه‌ای نوین را گشود و «شهری‌شدن تام و تمام» را به موضوعی محوری در مباحث انتقادی بدل کرد. مبنای این مقاله بر این مدعا استوار است که با تأسی از لوفور، سرشت سیاسی تولید فضا می‌تواند به‌سوی ترسیم مدلی فرایندی از فضا‌مندی انقلاب سوق یابد. در این مسیر، مدل عام چارلز تیلی نیز برای تکمیل این چارچوب تحلیلی به‌کار گرفته شده است تا پیوستگی میان پرکسیس انقلابی و پرکسیس فضایی را روشن‌تر سازد. این مقاله در پنج بخش متصل بهم تدوین شده است که در نهایت، با نگارش تزیینات دهگانه‌ای در باب «انقلاب و فضا» جمع‌بندی کل بخش‌ها ارائه می‌شود. در پایان، حاصل برآیند تمام مباحث این یافته است که: «انقلاب‌ها تولید می‌شوند».

مفاهیم کلیدی: تولید فضا، امر شهری، انقلاب، هانری لوفور، فضا، دیالکتیک سه‌گانه، مطالعات

انقلاب

مقدمه و بیان مسئله

نشانه‌ها و تأثیرات تاریخی رخداد انقلاب در هر سرزمینی که به وقوع پیوسته است به میزانی با تغییرات مهم و بنیادین همراه بوده است که منظومه‌ای نظری با مفاهیم، مصادیق و روش‌شناسی مطالعاتی مختص به خود را در جامعه‌شناسی سیاسی-تاریخی گشوده است. نظریه‌های گوناگون و حتی متضادی از چشم‌اندازهای مختلف هستی‌شناسانه، به موضوع عللِ برساننده‌ی انقلاب به صورت سرراست و مستقیم پرداخته‌اند. نظریه‌پردازانی همچون؛ تدا اسکاچپل، جیمز دیویس، چالز تیلی، برینگتون مور، کرین برینگتون، چالمرز جانسون، نیکی کدی، جک گلدستون، کالینز، کورزمن و... را در بر می‌گیرد. با نگاهی کلی به رویکردهای تحلیلی نظریه‌پردازان فوق‌الذکر می‌توان نکاتی را دریافت؛ چه قائلین به تضاد و چه قائلین به ثبات، چه تحلیل‌های روانشناسانه و چه جامعه‌شناسانه، همگی ضرورتن این پدیده‌ی ساختاربرنداز/ساز را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. گویی که تعدد مصادیق رخداد انقلاب میل به ایجابیت این پدیده، ذیل «وحدت مفهومی انقلاب» داشته است. پس انقلاب، نامی کلی بر هر رخدادی با تغییرات بزرگ اجتماعی-سیاسی در تاریخ بشریت شد.

مسئله‌ای که در زمانه‌ی حاضر، توجه پژوهشگران آگاه به حوزه‌ی مطالعات انقلاب را به خود جلب می‌کند، «انسداد تئوریکی» در ساحت تبیینی انقلاب‌پژوهی است. با نگاهی کلی به سال‌های انتشار نظریه‌های جریان اصلی انقلاب، به این موضوع پی خواهیم بُرد که از اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی به این سو، ادبیات تبیینی انقلاب در جهان، دچار رخوت و انسداد چه در سطح تئوری‌پردازی و چه در سطح روش‌شناسی شده است. در حقیقت به زبان منطق، متبیین^۱ و مُبیین^۲ های پدیده‌ی انقلاب، عملن دچار تکرار مکررات روش‌شناسانه شده است. پاسخ به چرایی چنین انسدادی را می‌توان در چندین سطح بررسی کرد؛ نخست به نوع مواجهه با "زمانندی" از سوی پژوهشگران این حوزه برمی‌گردد.

¹ explanandum

² explanans

مدلسازی‌های تبیینی از رخدادی همچون انقلاب، دستاوردهای تئوریک و عملی شایان توجهی داشته است اما تاثیر پنهان آن، «اشباع تئوریک»- به این معنی که ترمینولوژی شرط لازم و کافی یک رخداد تاریخی، تا حد معینی ظرفیت عملیاتی در تبیین به پژوهشگر می‌دهد - در این حوزه بوده است و تنها برون‌دادهای پژوهشگران متاخر، به ترکیب مولفه‌های تئوری‌های گوناگون ذیل انواع مدلسازی‌های ترکیبی بر می‌گردد. دو دیگر اینکه؛ ماهیت تک دیسپلینی رویکرد مطالعاتی به انقلاب، در تشدید و تداوم این انسداد نقشی تعیین‌کننده داشته است. به عبارتی دیگر، آستانه‌ی ورود به تحلیل باید از مفاهیم اصیل علم سیاست متاخر نشأت بگیرد که این موضوع، خود از دلایل ندیدن "پیچیدگی" رخداد انقلاب است. انقلاب به واسطه‌ی تاثیرات چند سطحی و ژرف تاریخی، ضرورت بررسی‌های میان رشته‌ای را بیش از پیش برای پژوهشگران توجیه می‌کند. یکی از چشم‌اندازهای غنی اندیشه‌ورزی که می‌توان از پتانسیل‌های تئوریک و عملی آن در مطالعات انقلاب بهره برد، "تحلیل‌های فضایی" است. در نهایت مسئله‌ی ما به امکان پیوندی مابین امر فضایی و امر انقلابی راجع است. پرسش چنین است؛ آیا امکان طرح چنین گزاره‌ای در میدان انقلاب‌پژوهی گشوده است یا بسته؟

در این مقاله می‌کوشیم که در سه بخش اصلی مدعای تئوریک جمع میان این دو حوزه را بصورت روشن و آشکارا بیان کنیم. در بخش اول به پیشینه‌پژوهی مطالعات انقلاب و مسئله‌ی عدم مشروعیت فضا بمثابة پروبلماتیک مرکزی آثار انقلاب‌پژوهان متاخر می‌پردازیم. در بخش‌های دوم و سوم سعی خواهیم کرد که مدل فرایندی مستخرج از نظریه‌ی تولید فضا برای برساختن یک تئوری انقلاب را تشریح کنیم. هدف بخش چهارم این مقاله، ترسیم مدلسازی علی - فرایندی «از تولید فضا به انقلاب در فضا» است. همچنین در بخش پنجم تزیینات دهگانه‌ای را در باب نسبت فضا و انقلاب طرح کرده‌ایم.

۱. پیشینه‌پژوهی تاریخ نسلی نظریه‌های انقلاب و مسئله‌ی عدم مشروعیت فضا

پیش از اینکه وارد بحث شویم، مبحث "مشروعیت تحلیل‌های فضایی به مثابه‌ی نظریه‌ای در باب تبیین انقلاب" را در آثار و کتاب‌های پذیرفته شده‌ی اجتماع علمی انقلاب پژوهان بررسی خواهیم کرد. نخست به سراغ مهمترین پژوهشگر در این حوزه، یعنی تدااسکاچیل می‌رویم. او در کتاب «بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی» که ادعای از محقق بیرون آوردن جامعه‌شناسی تاریخی و تحقیقات پهن‌دامنه را دارد، می‌گوید: «محققانی که در کتاب‌اش مورد بحث قرار گرفته‌اند از جامعه‌ی فئودالی و تاریخ روستایی فرانسه مارک بلوخ تاریخ‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی برینگتون مور و از دگرگونی بزرگ کارل پولانی تا جهان- نظام مدرن ایمانوئل والرشتاین همگی درباره‌ی تبار و پیشینه،

و نتایج انقلاب‌های اصلی سرمایه‌داری و دموکراتیک اروپا می‌پردازند». و در ادامه به دیدگاه‌های اندیشمندان دیگری همچون رینهارد بندیکس در کار و اقتدار در صنعت، تبارهای دولت‌های استبدادی پری اندرسون، تشکیل طبقه‌ی کارگر انگلستان ای، پی. تامپسون و مقالات نظری یا کمی چالز تیلی هم می‌پردازد. در صورتیکه پروژه‌ی لوفور بنیادی‌ترین کارها در باب جامعه‌شناسی تاریخی از حیث موضوع و روش‌شناسی است. والتر پرایک بر این نظر است که "نظریه‌ی اوربان او [لوفور] فضا‌مندی فزاینده روابط اجتماعی را از طریق فلسفه‌ی تاریخ و تحلیل ساختاری بازسازی کرد. نظریه لوفور جایگاهی کانونی را در بازاندیشی اجتماعی نظری درباره‌ی فضا، زمان و مدرنیته در نظریه‌ی اجتماعی اروپا از آن خود می‌کند". نگارنده بر اساس دستور کار بیان شده در کتاب *بیش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی* بیان می‌دارد که؛ نظریه‌ی تولید فضا و انقلاب اوربان لوفور، سه وجه اصلی این دستور کار را در سه سطح؛ «کار بست الگوی عام» در تاریخ تولید فضا، کار بست «منظومه‌ای از مفاهیم» مشخص برای تفسیر تاریخ تولید فضا و بیان «نظم‌های علی» در تاریخ تولید فضا را در بطن خود جای داده است. به عبارتی دیگر؛ نظریه‌ی تولید فضا، «حجیت» بیشتری از اکثر تئوری‌های گفته‌شده از دیدگاه اسکاچپل در کتاب، برای قرارگیری ذیل گفتمان جامعه‌شناسی تاریخی دارد.

باب مفیدی را جک گلدستون^۳ در مبحث گونه‌شناسی تاریخی تئوری‌های انقلاب در ذیل تقریر سه نسل از تئوری‌های انقلاب در تاریخ تطوری آن، گشوده است و به همراه جان فوران^۴ بر ضرورت گشودن نسل چهارمی^۵ از تئوری‌های انقلاب تاکید می‌گذارند. ماهیت و خاستگاه انقلاب‌ها سه مرحله‌ی تطوری را پیموده است؛ نسل نخست، متفکرانی همچون لوبون، الوود، سوروکین، ادوارد لدرر، پتی و برینتون را که مابین ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ میلادی فعالیت داشتند، در بر می‌گیرد. نسل دوم؛ تئوریسین‌هایی همچون دیویس، گار، جانسون، اسملسر، هانتینگتون و تیلی را مابین ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۵ شامل می‌شد. و مهمترین نسل در گسترش انقلاب‌پژوهی، نسل سوم است که از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ به این سو در سپهر آکادمیک جهان سر برآورد. این نسل با نظریه‌پردازانی همچون؛ اکشتاین، اوبرشال، اسکاچپل و آیزنشتاد؛ رویدادهای تاریخی، تبیین چرایی وقوع انقلاب و تشریح پیامدهای متفاوت انقلاب را وارد ترمینولوژی مطالعات انقلاب کردند.

3 Jack Goldstone

4 John F. Foran

5 Fourth Generation

۲-۱. ابتدای دانش انقلاب؛ نسل‌های اول و دوم انقلاب‌پژوهی

چشم انداز نسل اول تئوری‌ها کاملاً توصیفی و فاقد یک دیدگاه نظری جامع بوده‌است. همسو با ترمینولوژی زیست‌شناسانه، شناخت مراحل و الگوی مشترک (فهم همانندی‌ها) را در راس اهداف پژوهشی خود جای داده بودند. تعمیم‌پذیری تجربی را به مثابه‌ی قانون می‌پذیرفتند و به چرایی وقوع انقلاب‌ها و همچنین تحلیل منابع مخالفت با رژیم پیشین نمی‌پرداختند. روان‌شناسی توده‌های لوبون، اختلال در رفتارهای اجتماعی الوود و سرکوب غرایز اساسی سوروکین به عنوان نظریه‌های روان‌شناختی سطحی مطرح می‌شدند که فاقد مبانی نظری منسجم و قابل اتکا بودند. دومین مرحله از سیر تحولی نظریه‌های انقلاب، سه سنت فکری و نظری را در خود جای داده است: نخست تحلیل‌های روان‌شناسانه‌ی شناخت و نظریه‌های ناکامی- پرخاشگری اندیشمندانی همچون دیویس، گار، فایرلند، شوارتز، گشنورد و موریسون را شامل می‌شود. از دیدگاه اینان، سرچشمه‌های ناکامی یا محرومیت نسبی بسیار متنوع بوده و شامل تأثیرات بلندمدت نوسازی و شهرنشینی (فایرلند و همکارانش)، ناکامی‌های کوتاه‌مدت اقتصادی (دیویس) و فقدان فرصت‌های سیاسی یا اقتصادی برای گروه‌های قومی و یا اقتصادی خاص (گار) می‌شد. دومین سنت فکری تحلیل‌های جامعه‌شناختی با رویکردی کارکردگرا-ساختاری نظریه‌پردازانی همچون؛ جانسون، اسملسر، جوزف، هارت، تیریکیان و هاکوپیان را شامل می‌شد. این گروه، به جای تأکید بر نارضایتی عمومی، بر نهادهای اجتماعی از موضع برهم خوردگی تعادل به سوی عدم تعادل (هاکوپیان) و یا کارکرد (جانسون) تأکید دارند. سنت سوم نظری؛ تحلیل‌های سیاسی در مقام نظریه‌های کثرت‌گرا و منازعه‌ی گروه‌های ذی نفوذ متفکرانی همچون؛ تیلی، هانتینگتون، آمان و استینچکومپ را در بر می‌گیرد. "بر اساس نظریه‌ی کثرت‌گرایی؛ رویدادها به مثابه‌ی پیامد منازعه‌ی میان گروه‌های ذی‌نفوذ رقیب در نظر گرفته می‌شوند و انقلاب همچون منازعه‌ی سیاسی نهایی تلقی می‌گردد." این سنت انقلاب‌پژوهی، قائل به رخداد انقلاب بدون وجود سازماندهی و منابع کافی نیست. مفهوم تعیین‌کننده در این رهیافت، حاکمیت چندگانه^۶ است و زمانیکه سامان سیاسی دچار گسست و شکاف می‌شود، چنین حاکمیت چندگانه‌ای با دو شرط تحقق می‌یابد؛ نخست، وجود گروه‌های رقیب ذی‌نفوذی که در درون سامان سیاسی موجود، نمی‌توانند مسائل خودشان را حل کنند و دوم، وجود دو یا بیش از دو گروه رقیب، که منابع سیاسی، مالی، نظامی و سازمانی را بسیج کنند. گفتن این نکته

6 Multiple sovereignty

ضروری است که؛ برجسته‌ترین شارحان هر یک از رهیافت‌های سه‌گانه‌ی فوق‌الذکر، همچون گار، جانسون و تیلی بر این نظر هستند که، امکان ممانعت از شکل‌گیری انقلابی تمام عیار^۷ به واسطه‌ی اصلاح یا سرکوب نخبگان سامان سیاسی حاکم، وجود دارد (Goldstone, ۲۰۲۲, P. ۳۹-۴۴).

۳-۱. کرانمندی^۸ دانش انقلاب؛ نسل‌های سوم و چهارم انقلاب‌پژوهی

نظریه‌پردازان نسل سوم انقلاب همچون اسکاچیل با وارد کردن تحلیل‌های ساختاری، سلطه‌ی پژوهش‌های نسل دوم بر گفتمان انقلاب‌پژوهی را تضعیف کردند. علاوه بر نقاط ضعف بنیادین (نگاه خطی به مقوله نوسازی، ضعف در پیش‌بینی پیامدهای انقلاب، نسبت اقدامات نخبگان حاکم و وقوع انقلاب، عجز در بازنمایی موقعیت بالقوه‌ی انقلابی، قدرت تبیینی پایین و...) پنج مسأله‌ای که تحلیل‌های نسل دوم از آنان غفلت کرده بودند شامل: «۱. اهداف و ساختارهای متغییر دولت‌ها ۲. مداخله‌ی نظامند از طریق فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بر سازمان اقتصادی و سیاسی داخلی جوامع ۳. ساختار جوامع دهقانی ۴. انسجام یا ضعف نیروهای نظامی ۵. متغییرهای موثر بر رفتار نخبگان»، می‌شده است. جفری پیچ در کتاب *انقلاب دهقانی* به بررسی تأثیر ساختار اجتماعی روستایی بر احتمال وقوع انقلاب پرداخته است. الن کی تریمبرگر نیز در اثر خود با عنوان *انقلاب از بالا* بر این باور است که: «انقلاب از بالا تنها زمانی رخ می‌دهد که رژیم با حکومتی متمرکز و بوروکراتیک، دارای نوع خاصی از ساختار نخبگی - یعنی جدایی مقامات دولتی از طبقات زمین‌دار و بازرگان - هم‌زمان با فشارهای شدید بین‌المللی روبه‌رو باشد». پرداخت تدا اسکاچیل در کتاب *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی* به نقش پیشرفت سرمایه‌داری در وقوع انقلاب، تا اندازه‌ای منحصربه‌فرد است. او «با مطالعه‌ی روابط متقابل و خاص میان ساختارهای دولت و طبقات، و همچنین تأثیر پیچیده و دوسویه‌ی رویدادهای داخلی و بین‌المللی، در پی آن بود تا مناسبات ساختاری انقلاب‌ها را تبیین کند». ساموئل نوا آیزنشتات نیز در اثر *انقلاب و دگرگونی جوامع* با پیروی از رویکرد اسکاچیل، بر نقش جهت‌گیری‌های فرهنگی در شکل‌گیری انقلاب تأکید کرده است. به صورت کلی، عوامل پنجگانه‌ی تأثیرگذار بر وقوع انقلاب‌ها بر اساس نظریه‌های نسل سوم: ۱. روابط دولت‌ها و نخبگان ۲. شورش‌های مردمی شامل شورش‌های دهقانی و شورش‌های شهری ۳. نظام سرمایه‌داری ۴. ایدئولوژی ۵. مسئله‌ی تلاقی رویدادها و یا به

7 Full-fledged revolution

8 disciplination

معنایی دیگر، علل متقاطع است. در دهه‌های اخیر منتقدین نظریه‌های ساختاری انقلاب، لزوم توجه به عوامل رهبری، ایدئولوژی و فرایندهای هویت‌بخش را به عنوان عناصر مهم در شکل‌گیری انقلاب مطرح کرده‌اند. (Goldstone, ۲۰۲۲, P. ۵۵-۶۴).

مبدأ شکل‌گیری و تثبیت نظریه‌ی نسل چهارم انقلاب را می‌توان در آثار متفکرانی همچون کولین جی. بیک (۲۰۱۱) در *خاستگاه‌های جهانی-فرهنگی خیزش‌های انقلابی*، شارون اریکسون نپستاد (۲۰۱۱، ۲۰۱۵) در *مبارزه‌ی بدون خشونت: نظریه‌ها، استراتژی‌ها و پویایی‌ها*، جک گلدستون (۲۰۱۴) در *انقلاب: مقدمه‌ای بسیار کوتاه*، دنیل ریتز (۲۰۱۵) در *قفس آهنین لیبرالیسم: سیاست بین‌الملل و انقلاب‌های غیرمسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا* و جرج لوسن (۲۰۱۹) در *آناتومی انقلاب جست‌وجو کرد*. گلدستون در مقاله‌ی خود با عنوان *رخداد و نظریه‌های انقلاب‌ها* (۲۰۲۲) عناصر اصلی نسل چهارم انقلاب را ذیل پنج اصل کلی جمع‌آوری کرده‌است: ۱. پرداختن به طیف گسترده‌ای از موضوعات از جمله انقلاب‌های غیرخشونت آمیز، مذهبی و ضد کمونیستی ۲. تمرکز بر روی عواملی که هم به ثبات و هم به بی‌ثباتی می‌پردازند ۳. ادغام عاملیت، رهبری، ایدئولوژی به عنوان عناصر کلیدی علیت و پیامدهای انقلابی ۴. پردازش و تلاش برای توضیح طیف گسترده‌ای از خط سیرهای انقلابی از جمله انقلاب‌های خشونت آمیز، انقلاب‌های توافقی^۹، انقلاب‌های بدون خشونت ۵. در نظر گرفتن تأثیرات و مداخلات بین‌المللی به عنوان عناصر بنیادین، لاینفک و گاه تعیین‌کننده انقلاب‌ها. "در قرن بیست و یکم، انقلاب‌ها از لحاظ تنوع، گستره‌ی وسیع‌تری را پوشش داده‌اند و همچنین بر اساس مکان و موقعیت رخداد انقلاب، مسیر و پیامدهای متفاوتی داشته‌اند. بهار عربی، فروپاشی رژیم‌های کمونیستی، زنجیره‌ای از انقلابات رنگی، جنبش‌های مستمر شهری در ایران و.... دیگر فقط و تنها از مجرای نظریه‌های نسل سوم قابل تبیین نیست. «آلینسون» در مقاله‌ای با عنوان *نظریه‌های نسل پنجم انقلاب؟* بر این باور است که از دهه‌ی ۲۰۱۰ به بعد، موضوع انقلاب‌پژوهی دچار تغییراتی شده است؛ تغییری که او آن را مبتنی بر دیدگاه‌های «بیات»، «دلپورتا» و «ریتز» می‌داند. با این حال، «آبرامز» در مقاله‌ای با عنوان *نسل پنجم انقلاب هنوز از راه نرسیده است*، نقدهای جدی‌ای بر دیدگاه آلینسون وارد کرده و ادعای او را به چالش کشیده است. در این نزاع نظری، «گلدستون» و دیگر پژوهشگران معاصر انقلاب، عمدتاً جانب آبرامز را گرفته‌اند. از این برهه‌ی تاریخی است که چالش‌های انقلاب‌پژوهی به عنوان یک علم، خود را

9 Negotiated revelations

نشان می‌دهد. انباشت دانش در این حوزه به حدی رسیده است که الزاما بایستی مرزهای شناخت از "امر انقلابی"^{۱۰} جابجا گردند. به پرسش‌کشیدن بنیان‌های این علم از فراز انتقال نسلی، خود گواه و نشان محکمی بر این مدعاست.

باری، برای نگارنده دو بصیرت از برآیند کلی نسل‌های انقلاب‌پژوهی برای مکتوب حاضر دارای اهمیت می‌باشد: نخست؛ اثبات شد که "پروبلماتیک فضا" محلی از اعراب در پژوهش‌های نسل سوم و چهارم ندارد و دو دیگر اینکه؛ با تمرکز بر نظریه‌ی تولید فضا و در ادامه طیف گسترده‌ی تحلیل‌های فضایی معاصر، می‌توان ادعای پوشش اکثر مسائل و موضوعات نسل سوم و چهارم انقلاب‌پژوهی را داشت. و حتی می‌توان این رأی را بیان کرد که: «پروبلماتیک فضا» بمثابة موضوع انقلاب‌پژوهی از موضع شمولیت موضوع و تئوری «تولید فضا» از فراز تابعی از پروبلماتیک ذکر شده، قادر است سردمدار گسترش نسل پنجم تئوری‌های انقلاب شوند.

۲. ملاحظات نظری

«چرخش فضایی»^{۱۱} از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی به بعد، در تئوری‌های اجتماعی خود را به عنوان مواجهه‌ای جدید با تبیین پدیده‌های اجتماعی شناسانده است. همانگونه که فوکو می‌گوید: "عصر کنونی شاید عصر فضا باشد.... ما در دوره‌ای از امر همزمانی، همجواری، دوری و نزدیکی، همکناری و امر پراکنده‌شده هستیم". آندری ژلنیتس^{۱۲} بر این نظر است که: "فضا و تحلیل فضایی در حال حاضر به طور فزاینده به عنوان مولفه‌ای اساسی در پرورش دانش و فهم نظری و نیز پژوهش‌های تجربی در طیفی از رشته‌های علمی اجتماعی تلقی می‌شود.... «اندیشه‌ورزی درباره‌ی فضا»، گواهی بر پرباری الحاق نوعی نظریه‌ی اجتماعی فضا به پژوهش‌های تجربی و نظری در باب روابط و واقعیت اجتماعی است". (آندری ژلنیتس، ۱۳۹۹، ص. ۲۲۹) ادوارد سوجا^{۱۳}؛ چرخش فضایی در علوم انسانی و اجتماعی را "پاسخی به یک جهت‌گیری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی طویل‌مدتی که در تمامی رشته‌های علوم انسانی، زمان را بر فضا از جمله رشته‌های فضایی همانند جغرافیا و معماری برتری می‌داد" معرفی می‌کرد. گسترده‌ی پروژه‌های ملهم از چرخش فضایی؛ از آموزش، حقوق، معماری، جغرافیا، مطالعات فرهنگی، برنامه‌ریزی شهری، شورش‌های شهری، ژئوپلیتیک و را در بر می‌گیرد. در نتیجه؛ در

¹⁰ The revelation

¹¹ spatial turn

¹² Andrzej Zieleniec

¹³ Edward Soja (1940–2015)

این نوشتار، ما به سراغ یکی از مهمترین منشاهاى این چرخش، يعنى "هانرى لوفور"^{۱۴} مى‌رويم که با نوشته‌هايش در باب فضا و امر شهرى، اثر و نشانی بی‌بدیل در سربرآوردن این گسست فضایی در علوم اجتماعى- انتقادى داشته است. «فضا و شهر» در ذهن منور هانرى لوفور تنیده در هم، فلسفه‌ای را بنیان گذاشت که عرصه‌ی گفتمان مارکسیستی را به زندگى‌روزمره گره زد. اندیشمندان مارکسیست را از میزان پیچیدگى جامعه‌ی سرمایه‌دارى مدرن آگاه کرد و همچون دیالکتیسینى متبحر، مساله‌ی استیلاى امر منفى را در سنت دیالکتیک هگلى بر اساس سه‌گانه‌ی برساخته‌ی خود – که جلوتر توضیح داده خواهد شد- حل کرد. شهر و یا در بیانی دقیق‌تر "اوربان"، قلمرو پروژه‌ی او مى‌گردد، جاییکه دولت، سرمایه، برنامه‌ریزی، گفتمان سرمایه‌دارى و ... در هم امتزاج مى‌یابند و عصرى را برساخته‌اند که در آن "شهر" در گستره‌ی جهانی گسترش یافت و از این رو است که برای نگارنده در این مقاله، تعریف از انقلاب در نسبت با شهر پیوند وثیقى مى‌یابد.

امر شهرى(اوربان) - نباید آن را با city اشتباه گرفت- از چشم انداز هانرى لوفور «اپیستمى نوین» است: «پروبلماتیک فضا که مسئله‌ی شهرى(شهر و الصاقات آن) و زندگى‌روزمره (مصرف برنامه ریزی شده) را دربر مى‌گیرد، جایگزین پروبلماتیک صنعتى‌شدن شده است. اما این گذار مسائل صنعتى شدن را از هم فرو نمى‌پاشد: روابط اجتماعى که بیشتر وجود داشت، هم چنان در دوره‌ی جدید نیز وجود دارد. مسئله‌ی جدید دقیقاً مسئله‌ی بازتولید آنان است (Lefebvre, ۱۹۹۱, P. ۸۹). امر شهرى، مبدل به «ابژه‌ی پژوهش» شد و در یک کلیت معرفت شناسانه و هستى‌شناسانه‌ی نوین اما با نگهداشت مولفه‌های پیشین درون گفتمان خود، تجلی یافت. از این موضع است که ایمان واقفى در مکتوب «تاملی روش‌شناختى بر آراء لوفور» تاکید مى‌گذارد که: "به این اعتبار، کسب دانش از جامعه‌ی جدید، مفاهیم و مقولات خاص خود را مى‌طلبد، مقولاتی که گرچه از مفاهیم جامعه‌ی صنعتى فراتر مى‌رود اما آنان را و نمى‌گذارد و از دست نمى‌دهد، بلکه درون خود ادغام مى‌کند". (واقفى و دیگران، ۱۳۹۸، ص. ۶۶). در این دقیقه‌ی تحلیلى است که ما نسبت میان امر شهرى و رخداد انقلاب را در مفهوم تولید فضای لوفور ذیل ترمینولوژى مطالعات انقلاب جست و جو خواهیم کرد. چنین انتخابی به این دلیل که، لوفور این رأى را مطرح کرده است که: "دانش معتبر فضا بایستى به مسئله‌ی تولید فضا بپردازد" (Lefebvre, ۱۹۹۱, P. ۱۱۱). همچنین "فضا صرفاً یک موضوع علمى نیست که عارى از طنین ایدئولوژیک و سیاسى باشد؛ فضا همیشه و همواره موضوعی سیاسى و استراتژیک بوده است. اگر مى‌بینید امروزه عقلانیت انتزاعی

14 Henri Lefebvre (1901–1991)

چنان وانمود می‌کند که فضا تماماً فرمی تهی‌ست که گویی نسبت به هر آنچه درونش رُخ می‌دهد خنثی و بی‌تفاوت است، از آن‌روست که فضا پیشاپیش اشغال شده است.... تولید فضا ابزاری است در دست اشخاص و گروه‌هایی که فضا را از آن خود می‌کنند تا مدیریت و استفاده از آن را در ید قدرت خود نگه دارند. لوفور تعریف خود از فضا را فقط به شیوه‌هایی که محصور در فرایند تولیدی‌آند محدود نمی‌کند، به نظر او "چند بعدی بودن فضا، سبب گسترش یافتن نقش‌های آن می‌شود، از جمله نقش آن به عنوان ابزاری سیاسی، ابزار تنظیم اجتماعی و نیز نقش‌آش در ایجاد و زمینه‌سازی مبارزات سیاسی"(باتلر، ۱۳۹۰، ص. ۷۹).

آثار و پژوهش‌های لوفور؛ گسترده‌ی وسیعی از مباحث فلسفی، سیاسی، شهری و زندگی روزمره را در برمی‌گیرد. کار لوفور ابزارهای مفهومی کارآمدی به منظور ترسیم فضا‌مندی رخدادهای انقلاب و نه فقط تبیین صرف رخداد انقلاب در اختیار ما می‌گذارد. سعی ما بر این است که خط استدلالی منتج به تئوری وقوع انقلاب بر مبنای نظریه‌ی تولید فضا را از مجموعه‌ی این مباحث استخراج کنیم. ذات سیاسی تولید فضا، ظرفیتی را برای ما فراهم می‌کند تا بتوانیم بر اساس درک مکانیسمی- فرایندی از علیت، تبیین اولیه را به تبیینی نهایی یا به عبارتی؛ تبیین وقوع انقلاب تبدیل کنیم. کانیشکا گون‌واردنا^{۱۵} که در حوزه‌ی جنبش‌های شهری کار کرده است، بر این نظر است که "انقلاب اجتماعی بدون یک انقلاب شهری امکان وجود ندارد؛ و انقلاب شهری نیز بدون یک انقلاب اجتماعی به‌وجود نمی‌آید؛ و هیچ‌یک از آنها بدون یک انقلاب در زندگی روزمره، موجودیت نمی‌یابند". (Kanishka, ۲۰۱۱) پس همانگونه که در سطور بالا متوجه شده‌ایم، سرشت تولید فضای لوفور با مفهوم انقلاب گره خورده است. اما مدخل ورودی روش‌شناسی مطالعات انقلاب با تحلیل‌های فضایی از انقلابات شهری همچون مصطفی دیکچ^{۱۶} و دیگران متفاوت است. از این رو، نگارنده بر این نظر است که بایستی ظرایف تئوریک فضاپژوهان را در نسبت با انقلاب بکاوییم.

۲-۱: فضا و امکانات تحلیلی آن در نسبت با انقلاب

هر پژوهشگری که در حوزه‌ی مطالعات انقلاب بصورت تخصصی مطالعه کرده باشد، درخواهد یافت که روایت کلی نظریه‌ی لوفور، قابل تبدیل شدن به یک الگوی تبیینی فضایی در خصوص وقوع

15 Kanishka Goonewardena

16 Mustafa Dikec

انقلاب است.» اندیشه‌ی لوفور سطوح مختلف تحلیل از فردی، شهری، ملی و جهانی را در بر می‌گیرد. این تحلیل چند سطحی برای مسئله‌ی این مقاله بسیار مهم خواهد بود، زیرا انقلابات مدرن در جهان، نتیجه‌ی نیروهای متنوع چند سطحی بوده‌اند که در سطوح مختلف و با تأثیر بر یکدیگر به رخداد نهایی که انقلاب باشد، تبدیل شده‌اند. بکارگیری دیالکتیک لوفوری، باعث می‌شود که این مسئله از درافتادن به یک استدلال علی تک‌خطی جلوگیری کند. منطق دیالکتیکی با در نظر گرفتن رابطه‌ی متقابل همزمان نیروهای مختلف انقلاب، به ما قدرت می‌دهد تا تنش بین گره گاه‌های تاریخی را زنده نگه داریم.» (اقتباس از وافقی، ۲۰۱۷).

آغاز مواجهه‌ی ما با مسئله‌ی نسبت میان «انقلاب» و «فضا»، بر این گزاره تأکید دارد که: «انقلاب‌ها در لوکیشن‌هایی مشخص رخ می‌دهند». این "لوکیشن"، صرفاً یک موقعیت فیزیکی خنثی یا خلای منتظر کنش انسانی نیست، بلکه فضایی اجتماعی است که واجد کیفیت‌ها و نیروهای خاص خود است. به همین ترتیب، «فضای انقلابی» در اثر کنش جمعی انقلابی پدید می‌آید؛ اما در عین حال، خود این کنش جمعی نیز در بستر و تحت تأثیر همین فضای انقلابی شکل می‌گیرد. اگر این گزاره را مبنای تحلیل خود قرار دهیم، برای فهم سازوکار شکل‌گیری فضای وقوع انقلاب، ناگزیر باید به سوی «دانش معتبر فضا» یا همان نظریه‌ی تولید فضا روی آوریم. استوارت الدن درباره یکی از مهمترین مولفه‌های تئوریک تولید فضای لوفور بر این نظر است که: «هر جامعه‌ای و بنابراین هر شیوه‌ی تولیدی، همراه با تمام متغیرهای فرعی‌اش... فضایی را تولید می‌کند؛ یعنی فضای خاص خودش را تولید می‌کند». از این مبحث به خاص‌بودگی فضای تولیدی هر رخداد انقلابی می‌رسیم. به این معنی که بایستی «تبدیل فضای تولیدی به فضای بحرانی منجر به انقلاب» را بتوانیم بر اساس متغیرهای تاریخی همان بافت انقلابی، تئوریزه کنیم. در چنین لحظه‌ای است که می‌توان از امکان "یک نظریه‌ی انقلاب با مفصل‌بندی فضایی"، صحبت به میان آورد. یکی دیگر از شارحان لوفور در حوزه «سیاست فضایی و نظریه‌ی حقوقی» کریس باتلر^{۱۷} بر این نظر است که؛ می‌توانیم بگوئیم که [انقلاب‌های اجتماعی] ذاتاً سیاسی‌اند و محصول و فراز آمده‌ی مبارزه بر سر استفاده از فضا. فهم اشکالی که سیاست فضا^{۱۸} به خود گرفته است و برون‌دادهایی [به عنوان مثال؛ انقلاب مشروطه، برای سیاست فضایی قاجاریه] که تولید می‌کند، ما را وادار می‌دارد که هم سیطره‌ی حاکمیت بر فضا را شناسایی کنیم و هم مقاومت علیه آن، از سوی

¹⁷ Chris Butler

¹⁸ Spatial Politics

جنبش‌هایی[جنبش انقلابی] که در پی تصاحب و از آن خود کردن فضای تولیدی هستند(باتلر، ۱۳۹۹، ص. ۱۳۳).

با الهام از اندیشه‌ی هانری لوفور، می‌توان به درکی منسجم از نسبت میان فضا، قدرت و انقلاب دست یافت. از منظر لوفور، نیروهای گفتمانی مؤثر در تولید فضا از جنس دانش‌اند؛ آن‌ها چارچوب‌های ادراکی و ذهنی ما را شکل می‌دهند. اما این دانش تنها در سطح انتزاعی عمل نمی‌کند، بلکه از طریق تجسم در کالبد شهر، به پیکره‌ای مادی و قابل تجربه بدل می‌شود. این تجسم مادی، خود به‌مثابه‌ی نیرویی سامان‌دهنده، در شکل‌دهی به بستر زیستن ما و هدایت کنش‌های اجتماعی نقش ایفا می‌کند. در چنین بستری، انسان نه در خلأ، بلکه در میان شبکه‌ای از اشیای مادی، مناسبات اجتماعی و کدهای فضایی به دنیا می‌آید؛ شبکه‌ای که رفتار او را پیشاپیش صورت‌بندی و مشروط می‌کند. این «دانستن پیشاپیش» -که چگونه باید در فضاهای مختلف رفتار کرد- برآمده از نهادینه‌شدن دانش و گفتمان در پیکره‌ی مادی شهر است. به‌بیان دیگر، فضا نه صرفاً ظرفی برای کنش انسانی، بلکه خود کنش‌پذیر و کنش‌زا است. قدرت گفتمانی، در پیوند با نظم کالبدی، رفتارهای فردی و جمعی را هدایت و محدود می‌کند. اما در دل همین نظم تثبیت‌شده، امکان گسست و مقاومت نیز نهفته است. آنچه لوفور از آن به‌عنوان «ساحت سوم» یاد می‌کند- یعنی فضای برآمده از کنش‌های روزمره‌ی ما در دل نظم‌های فضایی و معرفتی- مکانی است که لحظه‌ی انقلاب می‌تواند در آن شکل گیرد. انقلاب، در این خوانش، نه صرفاً یک دگرگونی سیاسی، بلکه گسستی فضامند از نظم تثبیت‌شده‌ی قدرت، معنا و کالبد است. اگر دانش و گفتمان، ذهنیت ما را می‌سازند و ساختارهای کالبدی، بدن ما را در رفتارهای روزمره رمزگذاری می‌کنند، این زندگی روزمره است که محل تقاطع این نیروهاست- و همزمان، جایی برای مقاومت و دگرگونی. به تعبیر لوفور، لحظه‌ی انقلابی زمانی پدید می‌آید که ساکنان شهر، به‌جای انقیاد در برابر نظم فضایی مستقر، به بازآفرینی آن دست می‌زنند؛ آن‌ها به فضا نه همچون میراثی تحمیلی، بلکه همچون عرصه‌ای برای امکان و خلق دوباره می‌نگرند. شهر در این معنا، میدان نبردی است میان دو نیروی متضاد: از یکسو نظم مستقر که با اتکاء به نهادهایی چون دولت، نظام آموزشی و بازار، به بازتولید فضاهای مسلط و تداوم سلطه‌ی گفتمانی می‌پردازد؛ و از سوی دیگر، نیروی آفریننده‌ی ساکنان که با تخطی، تصاحب و بازتفسیر فضا، لحظه‌های انقلابی را در دل زندگی روزمره فعلیت می‌بخشند. آن‌گونه که واقعی می‌نویسد، شهر همواره در آستانه‌ی «میانجی‌گری» میان میل، مقاومت و میدان است (واقعی، ۱۳۹۹). در نتیجه، انقلاب-

در نسبت با نظریه‌ی تولید فضا- نه رویدادی صرفاً سیاسی یا لحظه‌ای ناگهانی، بلکه فرایندی فضامند، تدریجی و مبتنی بر کنش‌های تنانه، مادی و اجتماعی روزمره است. انقلابی که پیش از آنکه در خیابان فریاد شود، در مسیرهای زیست‌شده، در کدهای فضا، و در بازآفرینی بدن در برابر نظم تثبیت‌شده، شکلی تدریجی به خود می‌گیرد.

فضا؛ هم زمین بازی و هم قوانین ادامه‌ی بازی را می‌چیند. انقلاب در فضا، پاسخی به چیرگی مطلق مولفه‌های تولید فضایی در تاریخ یک قلمرو است. «انقلاب و فضا» دو چیز و یا دو سویه‌ی جدا از یک وضعیت نیستند، مقاومت از درآمد تا اوج و فرود فضا در بطن آن حاضر است. حکومت حاکمه در پی تولید فضایی مطلق است که بوساطت آن قادر باشد که سلطه‌ی مطلق را بر زیست روزمره‌ی افراد اعمال کند. لیکن همیشه چیزی اضافه بیرون از فضای منقادکننده می‌ماند و آنجاست که «آفرینندگی» برگردان شایسته‌ای برای نامیدن فرایند انقلاب در فضا، خواهد شد. اگر از فراز رویکرد فضایی در مفهوم انقلاب تامل کنیم، غالب چارچوب‌های این حوزه‌ی آکادمیک دچار دگرپرسی بنیادین می‌گردد. سوال معتبری که در این لحظه برای مخاطب تیزبین برجسته می‌شود این است که؛ ماهیت حیث فضایی انقلاب چیست؟

۳. خوانش تولید فضا در چارچوب فضا‌مندی رخداده انقلاب

لوفور در دهه‌ی ۱۹۶۰ علاقه‌ی دیرینه‌اش به مسائل روستایی را کنار گذاشت و به مطالعه‌ی فرایند شهری‌شدن و دگرگونی‌های شهری روی آورد. (Elden, ۲۰۰۷, P. ۶۹-۷۰) سه‌گانه‌ی شهری لوفور شامل مکتوباتی در باب شهر (۱۹۶۰)، انقلاب شهری (۱۹۷۰) و تولید فضا (۱۹۷۴) است. با این سه‌گانه، لوفور مسیر تازه‌ای را در نظریه‌ی انتقادی شهر و مطالعات شهری گشود؛ مسیری که گرچه تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما در مدت کوتاهی به یکی از ارکان اصلی شهرپژوهی بدل شد (واقفی، ۱۴۰۰، ص. ۱۱). در موج نخست از شارحان لوفور در جهان انگلیسی‌زبان، می‌توان به افرادی چون دیوید هاروی (David Harvey)، ادوارد سوجا (Edward Soja)، فردریک جیمسون (Fredric Jameson)، مارک گاتدینر (Mark Gottdiener)، درک گرگوری (Derek Gregory)، کریستین راس (Kristin Ross)، النور کافمن (Eleonore Kofman)، الیزابت لباس (Elizabeth Lebas) و نیل اسمیت (Neil Smith) اشاره کرد. با این حال، بدون ظهور موج دوم مفسرانی چون راب شیلدز (Rob Shields)، اریک

سوینگدو (Erik Swyngedouw)، استوارت الدن (Stuart Elden)، استفان کیپفر (Stefan Kipfer)، نیل برنر (Neil Brenner)، کریس باتلر (Chris Butler) و اندی مریفیلد (Andy Merrifield)، امکان گسترش نظریات لوفور در قالب چرخش فضایی، از دهه‌ی ۱۹۹۰ تا قرن بیست و یکم، فراهم نمی‌شد.

فضا را فقط می‌توان به شیوه‌ای دیالکتیکی فهمید، به این دلیل که یک انتزاع انضمامی است. از این رو "لوفور در امتداد سنت پدیدارشناسی انتقادی، هم تافت بدنمندی- پراکسیس- فضا‌مندی را به منزله‌ی تضایف بنیادی پدیدارشناسی می‌گیرد و آن را در قالبی دیالکتیکی می‌ریزد تا نظریه‌ی ماتریالیستی پکیارچه‌ای از تولید فضا بدست دهد". (جهانزاد، ۱۴۰۲، ص. ۱). او بدن‌بال نظریه‌ای واحد در باب فضا بود و فضا را بسان فرایند تولیدی می‌فهمد که بر حسب سه وجه به طور دیالکتیکی به هم پیوسته رخ می‌دهد. "طرحی که او آن را سه گانه‌ی فضایی می‌خواند و ستونی را بنا می‌نهد که بار معرفت‌شناسانه‌ی کتاب تولید فضا را بر دوش می‌کشد" (مریفیلد، ۱۴۰۰، ص. ۱۷). "فیلسوف فرانسوی چارچوبی ارائه می‌کند که به اتکای آن بتواند مناسبات فضایی و پیوندهای میان آنها را توضیح دهد. او زندگی و هستی اجتماعی را جدای از فهم‌ها، نشانه‌ها، گفتمان‌ها و زبان نمی‌داند. بلکه این‌ها جملگی ابعاد یک واقعیت، / این زندگی، هستند که در حال رخ دادن است. از آنجا که او این‌ها را جدای از هم نمی‌داند قادر است میان امر کالبدی و امر روانی، از خلال توجه به سویه‌ی اجتماعی فضا، پیوند برقرار کند. هیچ امر کالبدی‌ای بدون توجه به امر روانی و اجتماعی معنا ندارد. نمی‌توان امر روانی را بدون عنایت به واقعیت مادی و امور اجتماعی درک کرد. امور اجتماعی نیز به امور مادی و کالبدی و گفتمانی گره خورده‌اند. بنابراین چنانکه روشن است برای لوفور مسأله‌ی اصلی نحوه‌ی مفصل‌بندی سپهر گفتمان‌ها و نظریه‌ها بر روی سپهر واقعیت مادی و نهادی و اجتماعی است. سه‌گانه‌ی لوفور^{۱۹} را بر همین اساس باید درک کرد" (جهانزاد، ۱۴۰۲، ص. ۱۰). این سه‌گانه شامل کردارهای فضایی، بازنمایی‌های فضا و فضا‌های بازنمایی می‌باشد.

کردارهای فضایی: فعالیت‌های روزمره، حرکات و رفتارهایی هستند که فضا را به‌صورت عملی و بدنمند، تجربه و بازتولید می‌کنند. این کردارها جنبه‌ای ملموس و تجربی دارند و در انسجام اجتماعی نقش دارند، اما معمولاً خارج از توجه علم رسمی باقی می‌مانند. **بازنمایی‌های فضا:** برداشت‌های انتزاعی،

¹⁹ lefebvre triad of space

علمی و تکنوکراتیک از فضا هستند که توسط نهادهایی مانند برنامه‌ریزان، مهندسان و کارشناسان ساخته می‌شوند. این بازنمایی‌ها فضا را به صورت ابزاری برای کنترل و مدیریت در نظر می‌گیرند و معمولاً ایدئولوژی مسلط را بازتاب می‌دهند. **فضاهای بازنمایی**: فضاهایی هستند که از دل تخیل، تجربه‌ی زیسته و مقاومت اجتماعی شکل می‌گیرند. این فضاها بستر خلاقیت، اعتراض و مبارزه برای اشکال بدیل سازماندهی فضایی‌اند و در برابر ساختارهای رسمی قدرت مقاومت می‌کنند. در مجموع، لوفور نشان می‌دهد که فضا تنها یک پدیده‌ی فیزیکی یا فنی نیست، بلکه دارای ابعاد اجتماعی، سیاسی و نمادین است. (برگرفته از باتلر، ۱۳۹۹، ص. ۷۲-۷۳)

فضا؛ ساختی ذهنی و مادی است. این تعریف به ما امکان می‌دهد تا شق سومی- یعنی مفهوم امر زیسته- را بین قطب‌های تصور و درک بگنجانیم: (Elden, ۲۰۰۷, P. ۸۴)

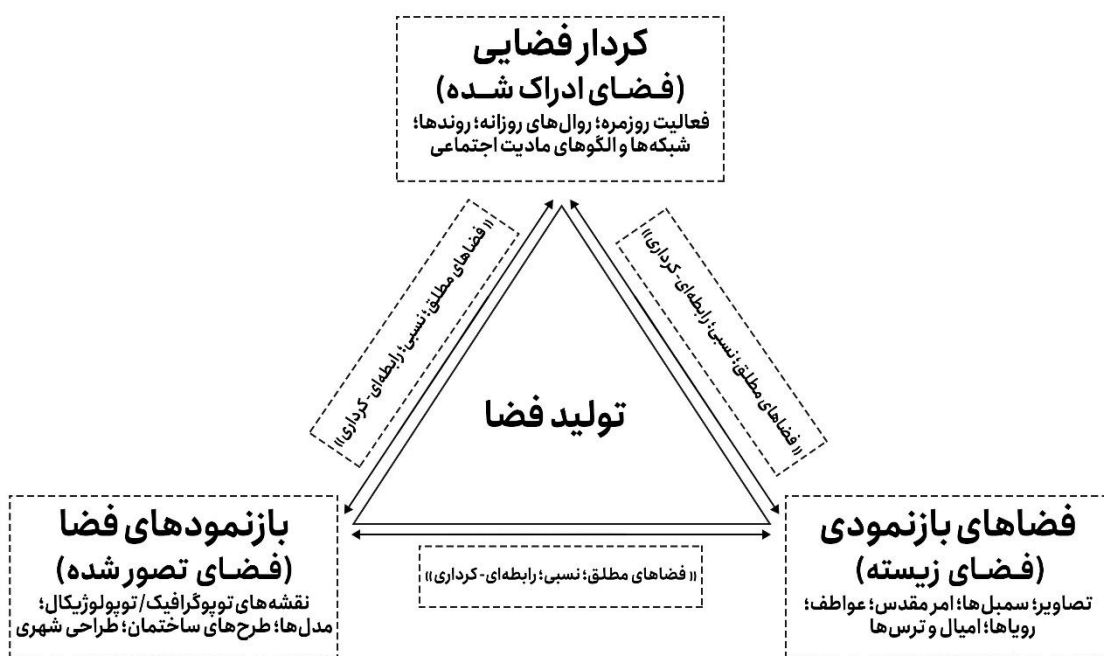
ماتریس مفهومی سه‌گانه‌ی تولید فضا (منبع: الدن ۲۰۰۷، ترجمه‌ی آیدین ترکمه)

وجه فضایی	وجه تجربی	وجه هستی‌شناسانه	وجه فلسفی
کردار فضایی	درک شده	فیزیکی	ماتریالیسم
بازنمایی‌های فضا	تصور شده	انتزاعی	ایدئالیسم
فضاهای بازنمایی	زیست شده	اجتماعی	ماتریالیسم و ایدئالیسم

"سه وجه تولید فضا را باید بسان جوهری فهمید که اساساً ارزش همسانی دارند. فضا در آن واحد درک شده، تصور شده و زیست شده است. هیچ یک از این وجوه را نمی‌توان همانند خاستگاهی مطلق و یا یک‌تاز فرض کرد، و هیچ یک نسبت به دیگری از مزیتی برخوردار نیست. فضا ناتمام است، زیرا پیوسته تولید می‌شود و همواره به زمان وابسته است..." فضای اجتماعی به نظر لوفور در آن واحد (۱) ابزار تولید است، برای مثال می‌توان به نقش مناطق شهری در بازتولید نیروی کار اشاره کرد؛ (۲) جزئی از نیروهای تولید است که بجای نقش طبیعت می‌نشیند؛ (۳) فراورده است که به عنوان کالا و منبع مولد مصرف می‌شود؛ (۴) ابزاری سیاسی است که راه را برای کنترل سیاسی هموار می‌سازد؛ (۵) زمینه‌ای برای بازتولید مناسبات مالکیت و تولید از طریق قوانین زمین، نظم‌دهی سلسله‌مراتبی و برنامه‌ریزی است؛ (۶) مجموعه‌ای از روبناهای ایدئولوژیک و نمادین است که درکی کاذب از بی‌طرفی

ایجاد می‌کند؛ و نهایتاً (۷) آبهستن کنش‌های ضدهرمونیک از طریق فعل تصاحب فضا و مقاومت (Schmid, ۲۰۰۸, ۳۹-۴۰)

بر پایه‌ی گفتار اجمالی پیش‌گفته، مدخل بحث ما بر مبنای سه‌گانه‌ی فضایی لوفور شکل می‌گیرد؛ چارچوبی که مکانیسم تولید فضا را در قالب شماتیک^{۲۰} زیر - برگردان آن به پارسی از سوی نگارنده انجام گرفته است - ترسیم می‌کند:



دیاگرام سه‌گانه‌ی تولید فضا؛ لوفور (۱۹۹۱) و هاروی (۱۹۷۳، ۲۰۰۶)

ضروری است که نسبت میان انقلاب و فضا را از خلال پیوند دیالکتیکی سه‌گانه‌ی بدنمندی، پرکسیس و فضا‌مندی مورد بازخوانی قرار دهیم. بر پایه‌ی این رویکرد، هدف آن است که الگویی درون‌زاد، برگرفته از نظریه‌ی تولید فضا، برای تحلیل رخداد انقلاب ارائه شود؛ الگویی که از دل روابط متقابل

²⁰ Torik Holmes, Josi Fernandes; (2021), 'Spatio-market practices': conceptualising the always spatial dimensions of market making practices.

میان مؤلفه‌های اصلی این نظریه، امکان فهمی نو از خاستگاه و مکانیسم وقوع انقلاب فراهم می‌سازد. اگر انقلاب را به مثابه‌ی تحولی بنیادین در ساختارهای سیاسی-اجتماعی در نظر بگیریم- تحولی که نه فقط مناسبات قدرت را دگرگون، بلکه صورت‌بندی تازه‌ای از نظم حقوقی و قانون اساسی اجتماعی را رقم می‌زند- نقطه‌ی عزیمت نظری باید از محل آغازین چنین دگرگونی‌هایی باشد. در چارچوب نظریه‌ی تولید فضا، «زندگی روزمره» همان میدانی است که امکان هم‌نوایی یا مقاومت در برابر نیروهای انقیادی نظم شهری در آن پدیدار می‌شود. از منظر انقلاب‌پژوهی، آنچه در این میان اهمیت می‌یابد، «فضاهای بازنمودی (Representational Spaces)» هستند؛ فضاهایی زیسته و اجتماعی که بستر شکل‌گیری کنش‌های انقلابی را فراهم می‌کنند. رخداد انقلاب، در این فضاهای زیسته، از رهگذر کنش فعالانه‌ی عاملان انقلابی، به تولید فضایی دیگرگون منجر می‌شود. در اینجا است که مفهوم «فضای تفاوت‌گذار (Differential Space)» برای لوفور و برای ما اهمیتی مضاعف می‌یابد. بر این اساس، انقلاب را می‌توان فرایندی دانست که از طریق آن، بازتعریف سیاست فضا ذیل مفاهیمی چون «حق به شهر» و «حق به تفاوت»، به گسستی بنیادی در نظم فضایی مستقر منتهی می‌شود. از این منظر، انقلاب نه صرفاً یک دگرگونی سیاسی، بلکه نوعی تولید فضایی بدیل است که به واسطه‌ی آن، نیروهای اجتماعی از فضای مسلط (که خود، تولیدی فضایی است) به سمت تولید شکلی دیگر از فضا- یعنی فضای تفاوت‌گذار- حرکت می‌کنند. این جابه‌جایی، نه تنها تجلی مقاومت در برابر سلطه‌ی فضایی، بلکه نوعی بازآفرینی فضا مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. بنابراین، عاملان انقلابی، در بستر تحولات تاریخی و جهانی‌شدن روزافزون شهرها، ناگزیرند جهت مبارزه‌ی خود را به سوی خلق فضاهایی سوق دهند که از منطق سلطه‌گرای نظم پیشین عبور کرده و امکان ظهور فرم‌های تازه‌ای از زیست شهری را فراهم می‌سازند.

۴. از تولید تا رخداد: صورت‌بندی فرایند فضا مندی انقلاب

سرشت سیاسی تولید فضا بوساطت تعارضات ذاتی بازنمایی‌های فضایی، نطفه‌ی وضع انقلابی را درون بطن خودش می‌نشاند. از این منظر لوفور می‌گوید که "فضای تصور شده یا انتزاعی هیچ گاه به سلطه‌ی مطلق دست نمی‌یابد. فضای انتزاعی علی‌رغم اینکه با فرم‌های بدیل تولید فضا که درون خود نهان کرده است، نسبتی سلبی و منفی دارد، هرگز نمی‌تواند تماماً تعارضاتی را که ایجاد می‌کند حل و

فصل یا سرکوب کند. بنابراین پتانسل ظهور یک شیوهی فضایی شدن نوآیین که لوفور «فضای تفاوت‌گذار» می‌نامدش، از درون این تعارضات، سر بر می‌آورد» (کریس باتلر، ۱۳۹۹، ص. ۲۲۱). فضای انتزاعی بسوی همگونی فضا میل دارد. «کارکردها، عناصر و دقایق کردار اجتماعی» را چندپاره و گسیخته می‌کند. لوفور بر این باور است که: «فضای انتزاعی صوری و کمی‌شده، تمام تفاوت‌ها را نفی می‌کند، تمام تفاوت‌های برآمده از طبیعت و تاریخ و نیز تمام تفاوت‌های برآمده از بدن، سنین، جنس‌ها و قومیت‌ها را» (Lefebvre, ۲۰۰۹, P. ۱۹۰). از نظر لوفور، فضای انتزاعی نه عرصه‌ای خنثی بلکه تجلی سیاست در شکل فضامند آن است؛ برآمده از منطق دولت‌مندی و تثبیت‌شده در نهادهای رسمی، که در دل خود تنش و تضاد بر سر قدرت را نه پنهان، بلکه مرئی و نهادینه می‌سازد.

برای دیدن فضای انتزاعی در یک وضعیت انقلابی، می‌بایست آنرا در بطن ساختارهای نهادی اشکال قانونی و مناسبات اجتماعی دید. قدرت حاکمه از مجرای این فضا، منطق دیداری‌سازی‌ای را پی می‌ریزد که این منطق از فراز کاربرد زیباشناختی قدرت در ساحت هنر، معماری، برنامه‌ریزی شهری و ... خود را به عنوان نیرویی موثر بر فضای اجتماعی بار می‌کند. همانگونه که پیشتر گفته آمد، در این برهه‌ی تاریخی از یک فرایند رخداد انقلابی است که از درون تعارضات ذاتی فضای انتزاعی، بنیان‌های اولیه‌ای از پدیداری فرم‌های بدیل تولید فضایی زاده می‌شود، به عبارتی دیگر، بر اساس رویکردی که این مقاله سعی بر استفاده از مولفه‌های نظری آن دارد، انقلاب بمثابة تولیدی فضایی بر علیه فضای تولیدی مستقر تعریف خواهد شد. از سویی دیگر، انقلاب در زمانه‌ی معاصر بدلیل تولید فضا در مقیاس سیاره‌ای، ضروتاً انقلابی شهری خواهد بود، بایستی شهر را در مقام میدان تحقق امر سیاسی^{۲۱} در نظر بگیریم. شهر صحنه و میدان رخداد امر سیاسی است؛ و انقلاب لحظه‌ی گسست و بازتعریف نوآیین آن امر از درون کالبد شهر است. از دل این دگردیسی بنیادین در امر سیاسی، امکانی برای زایش شهری دیگرگون پدید می‌آید.

بر پایه‌ی آنچه تاکنون مطرح شد، ادامه‌ی بحث را با ارائه‌ی یک شماتیک برساخته‌ای^{۲۲} از نحوه‌ی تفسیر و ترکیب ایده‌های نگارنده، با عنوان «مدل فرایندی فضا‌مندی انقلاب: از تولید فضا تا انقلاب در

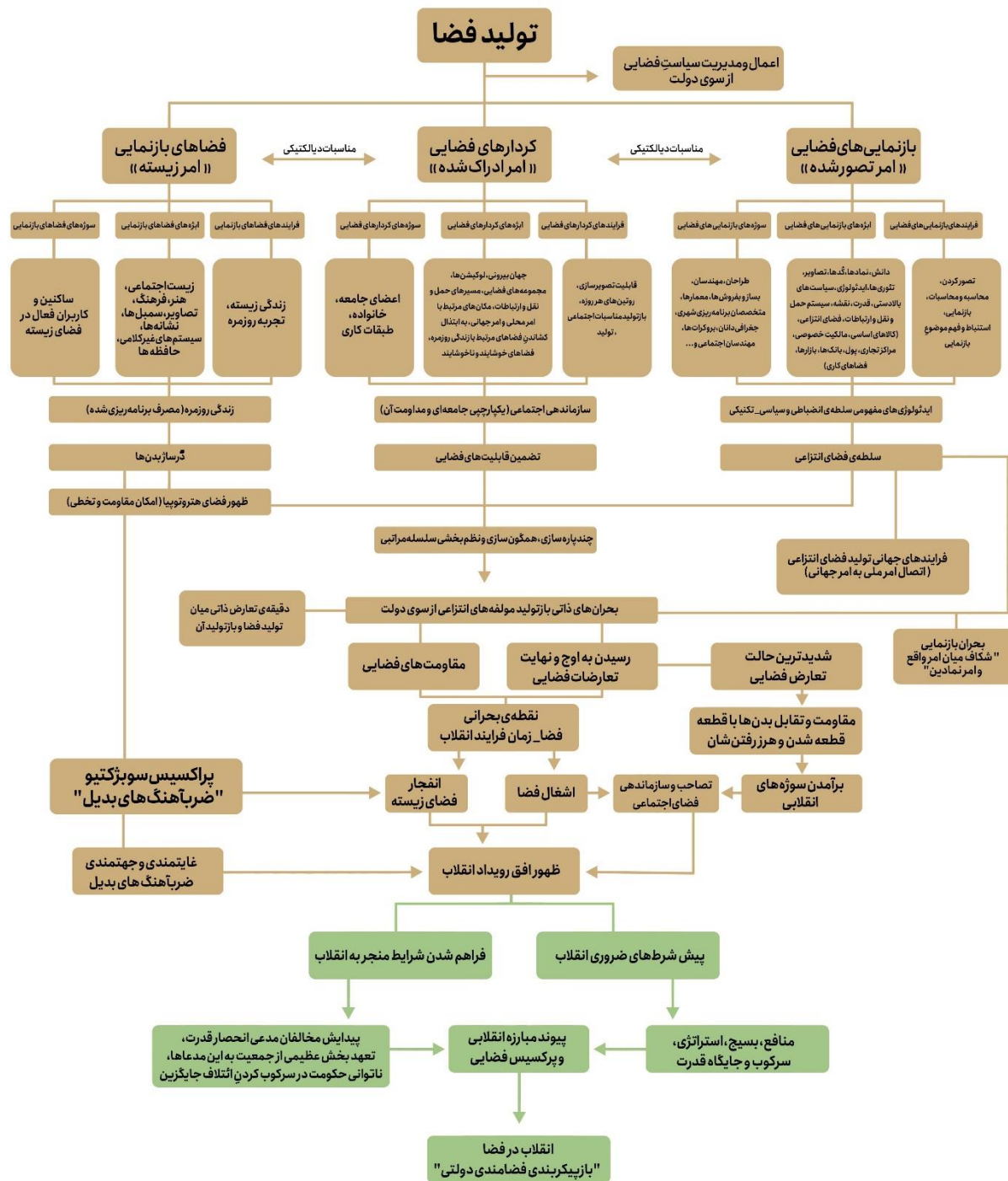
^{۲۱} از منظر ژاک رانسیر، شهر را بایستی نه صرفاً به مثابه یک فضای زیستی یا نهادی، بلکه به عنوان صحنه‌ای برای وقوع امر سیاسی فهمید؛ امری که نه در سازوکارهای رسمی قدرت بلکه در لحظه‌ی ستیز و گسست در نظم نمادین جامعه روی می‌دهد. به تعبیر رانسیر، امر سیاسی زمانی پدیدار می‌شود که کسانی که «هیچ‌هستند»- افراد حذف‌شده از نظم پولیس- به فضا وارد می‌شوند و نظم مشهود را با ادعای برابری رادیکال به چالش می‌کشند (Rancière, Disagreement, 1999).

^{۲۲} منبع (نگارنده)

فضا» پی می‌گیریم. در شماتیک ذیل، پیوندها و فرایندهای میان متغیرهای برسانده‌ی تز "تولید انقلاب" با جزئیات بیشتری آمده است.

پژوهش‌های پیشرفته

مدل فرایندی فضا‌مندی انقلاب: از تولید فضا بسوی انقلاب در فضا



مدل فوق، فرایند دیالکتیکی تولید فضا را در قالب الگویی فرایندی نشان می‌دهد؛ الگویی که با گذار از تعارضات ذاتی و حل‌ناشده‌ی تولید فضا، به سمت فضایی تفاوت‌گذار یا دیگرگون حرکت می‌کند. نگارنده در این مقاله، بر حیث فضایی انقلاب- گذار از تولید فضای قدرت حاکمیتی مستقر به فضایی دیگر با قدرت حاکمه‌ای جایگزین- تأکید دارد؛ آن‌هم در چارچوب دیالکتیک سه‌گانه‌ی لوفوری، اما در ساحت ترمینولوژی انقلاب‌پژوهی. برای این دگردیسی تئوریک، از تحلیل صرفاً فضایی به فضا‌مندسازی مفهوم و رخداد انقلاب، نیازمند بازچینی و تفسیر نوینی از هر دو مفهوم «انقلاب» و «فضا» هستیم. در این مدل، از الگوی عام چارلز تیلی درباره‌ی علل انقلابات استفاده شده است. از نظر تیلی، «وقوع انقلاب مستلزم آن است که بخش بزرگی از توده‌ی جامعه، اقتدار سیاسی‌ای مستقل از حکومت را مشروع بداند» (کامروا، ترجمه‌ی مهرآیین، ۱۳۹۸، ص. ۱۰). چگونگی ظهور نیروی سیاسی جایگزین و نیروی انقلابی، در نگاه تیلی، همچنان به‌مثابه‌ی «یکی از معماهای دوران ما» باقی مانده است. نگارنده بر این رأی است که نظریه‌ی تولید فضا، پاسخی درخور به مسئله‌ی ظهور سوژه‌ی انقلابی بر مبنای مفهوم ضرب‌آهنگ‌های بدیل ارائه می‌دهد. در ادامه، ده‌تیز درباره‌ی نسبت انقلاب و فضا ذیل چند گزاره‌ی مشخص و روشن، جهت جمع‌بندی از رویکرد کلی مقاله ارائه می‌شود.

۵. ده‌تیز درباره‌ی نسبت انقلاب و فضا

۱. **انقلاب به‌مثابه‌ی انتزاعی انضمامی؛** لوفور در کتاب تولید فضا می‌گوید که: هر شیوه‌ی تولیدی، فضای خاص خودش را دارد و انتقال از یک شیوه تولید به شیوه تولید دیگر ضرورتی متضمن تولید فضایی نوآئین باشد (لوفور، ۱۹۷۶، p.46). جامعه‌شناسی تاریخی تولید فضا بر این گزاره استوار است که در هر دوره‌ی تاریخی، ما شاهد برآمدن شیوه‌ی نوینی از تولید فضا بوده‌ایم و دلایل آن هم بر خاص‌بودگی شیوه تولیدی آن دوره بر می‌گردد. انقلاب؛ آنگاه انقلاب است که شیوه تولیدی و به تبع اولی فضای خاص خودش را تولید کند. فکر می‌کنم که می‌توانیم این بحث را در سطحی دیگر به مبحث مهم لوفور یعنی "انتزاع انضمامی" پیوند دهیم. رخداد معین و مشخصی از انقلاب (به عنوان مثال انقلاب مشروطه ایران و یا انقلاب سال ۵۷) بسان دقیقه‌ای خاص با امر کلی فضا‌مندی انقلاب بگونه‌ای دیالکتیکی درگیر می‌شود به این معنی که؛ امر انقلابی بایستی بوساطت تعیین^{۲۳} تاریخی- اجتماعی در جغرافیای آن انقلاب، متعین گردد. به عنوان مثال؛ در حالیکه تولید انقلاب ۵۷ حاوی فرایندهای جهانی و اشکال جهانی انقلاب

²³ Determination

است، اما از طریق ویژگی‌های خاص خود مانند ایدئولوژی اسلامی و موقعیت آن در نظم جهانی متمایز می‌شود. "قلمرومندی انقلاب" نیز ذیل همین بحث قابل طرح است که در مکتوبی جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

۲. **شهر در مقام مقر و جایگاه رخداد انقلاب**؛ به باور لوفور، «پروبلماتیک شهری، برنامه‌ریزی شهری به عنوان ایدئولوژی و نهاد، شهری شدن بمثابه‌ی جریانی جهان‌گستر، واقعیت‌هایی جهانی‌اند» (Lefebvre, ۲۰۰۹, p. ۱۱۳) شهری شدن فضا، شهر را جایگاه و مقری برای وقوع انقلاب کرده است. ما در گذار اپیستمولوژیک تاریخ شهر؛ از شهر تاریخی به شهر تجاری و شهر صنعتی گذر کرده‌ایم و در عصر جاری ما با شهری شدن تام و تمام در کلیت سیاره‌ای آن مواجهه‌ایم. "انقلاب" تنها و تنها در "شهر" رخ خواهد داد. شهر؛ جایگاه مرکزیت اجتماعی در ابعاد سیاره‌ای دارد که این ویژگی تصور جهانی-شهری^{۲۴} از شهر، به ما "الگوی عامی" برای پژوهش‌های تطبیقی-تاریخی انقلابات شهری دوران مدرن می‌دهد. اوربان، سرحدات مادیت قلمرویی انقلاب است. انقلاب در جهان مدرن قلمرویی شده، به این دلیل که چیدمان فضایی قدرت یا دولت-ملت مدرن، قلمرومندی را در چندین سطح حقوقی، ژئوپلیتیک، بروکراتیک، کهن‌الگویی و ... تنظیم می‌کند. ما در شهر ایرانی؛ نخست با شهر ذیل دولت مرکزی مواجهه‌ایم و در مرحله‌ی بعد، بوساطت فرایندهای جهانی تولید فضای انتزاعی شهر ایرانی به جهان-شهرها متصل می‌گردد.

۳. **فضا علی‌الاتصال سیاسی خواهد بود**؛ فضا امری سیاسی‌ست چرا که تبدیل به مکانی برای به‌محک نقد گذاشتن نظم پلیس از منظر برابری می‌شود. امر سیاسی نشان می‌دهد که فضا ممکن است تبدیل به مکانی برای به‌چالش کشیدن اصول ساختاری نظم موجود شود و در حقیقت آن را از نو تعریف کند. فضا تبدیل به مکانی می‌شود که از آن‌جا بازیگران بیانیه‌های دموکراتیک ظاهر می‌شوند (بنگرید به مصطفی دیکج، ۱۳۹۹). فضای انتزاعی از آغاز فرایند تولید فضا، بُعدی از این فرایند بوده است که نطفه‌ی انقلاب را در زُهدان فضا از مجرای کارویژه‌های «پارمپارمسازی، همگن‌سازی و نظم‌بخشی سلسله‌مراتبی» گذاشته است. تعارض‌های فضای انتزاعی که از مجرای "سیاست فضایی" دولت‌ها نضج می‌گیرند، همیشه و همواره در بطن تولید فضا حضور داشته و تا مراحل پایانی بر افتادن فضای قدیم و تولید فضای جدید و همچنین بواسطه‌ی اعمال "خشونت انتزاعی" نقش خود را ایفا می‌کند. فضای انتزاعی هرگز "مطلق" نخواهد بود، بدلیل اینکه مناسبات اجتماعی سلطه‌گرایی آن، بایستی پیوسته "بازتولید"

²⁴ Global- Urban Imagination

شوند. بر این اساس، «فرایند انقلاب»، از لحظه‌ی تولید فضا آغاز خواهد شد و رخدادی همیشگی از انفجار تا برآمدن تولید فضایی دیگرگون را شامل می‌شود. اعمال سیاست‌های فضا محور، ضرورتِ تداوم دولت‌های مدرن است. از یک سو نظم بین‌الملل پشتیبان استمرار ساختار دولت- ملت و از سوی دیگر، فرم‌اسیون دولت ملی نیز جهت تداوم و ثبات خود، بصورت تاریخی بر ضرورت وجود قوانین و بازنمایی‌های انتزاعی بین‌المللی صحه گذاشته است. شهر سیاره‌ای سیاست فضایی سیاره‌ای را درون خود مکتوم دارد. گریزی نیست، فضا علی‌الاصول تا تغییرات در گستره‌ی سیاره‌ای، سیاسی خواهد ماند. هر جنبش اجتماعی به هر میزان که گسترده باشد، ناگزیر در شهر رخ می‌دهد و شهر گورستان گشوده‌ای بر روی جنبش‌های رهایی‌بخش است.

۴. **خلق افقِ رخدادِ انقلاب از مجرای پرسپکتیو سوژه‌های انقلابی:** مفهوم پرسپکتیو برای بیان فعلیت زیست رهایی‌بخش در تئوری تولید فضا کارا است. دو وضعیتِ ظهوری یعنی « غایت‌مندی و جهت‌مندی»، هر گاه که بتوانند یکدیگر را در یک « نقطه‌ی گریز» یا به معنایی دیگر، «شدت‌مند» قطع کنند، آن زمان است که می‌توان از رخداد یک زیست رهایی‌بخش حقیقی سخن گفت. نقطه‌ی گریز « مکانی است که روی خط افق و در بی‌نهایت که در آن کلیه‌ی خطوطی که به موازات محوری مشخص به عمق تصویر می‌روند، در هم می‌آمیزند». از این تعریف می‌توانیم این نکته را بفهمیم که اگر نقطه‌ی روی خط افق هر زیست روزمره را غایت آن زیست و خطوطی که به عمق تصویر می‌روند را جهت آن غایت بدانیم می‌توانیم بر اساس این تفسیر از گزاره‌ی « خلق افق رخداد انقلاب» سخن به میان آوریم. مفهوم «افق رخداد» در ارتباط با مفهوم پرسپکتیو، برای روشنتر شدن مفاهیم «جهت» و «غایت» در فضا‌مند کردن انقلاب کارایی دارد. رخداد انقلاب نیازمند افقی است که به نقطه‌ی گریز و یا تجمع ضرب‌آهنگ‌های بدیل ختم شود. چیزی که در نظریه‌ی ضرب‌آهنگ‌ها و دقایق لوفوری بر آن تاکید نشده است و در تعاریف آن، تاکید را از روی آن برمی‌دارند «جهت ضرب‌آهنگ» هاست. جهت‌مندی ضرب‌آهنگ، منجر به ظهور یک افق رخداد برای سوژه‌ی تکین می‌گردد که این افق، در نهایت به نقطه‌ی گریز با دیگر بدن‌های در جست و جوی رهایی، میل می‌کند. به عبارتی دیگر، منظر سوژه‌ی رها، به واسطه‌ی ظرفیت وجودی‌اش، تنها مازاد، باقیمانده و امر بیان‌ناشدنی را در فضای زیسته‌اش می‌بیند و «جهت» را به صورت کاملاً طبیعی در افق رخداد جمعی یا همان پرکسیس انقلابی حل می‌کند.

۵. **دانش انقلاب بمثابه‌ی ابره‌ی بازنمایی فضایی؛** بازنمایی فضا، قلمرو جدال گفتمان‌هاست و در هر دوره و جغرافیایی، یک گفتمان هژمونیک می‌شود و سایر گفتمان‌ها را به حاشیه می‌راند، اما هرگز آنها

را حذف نمی‌کند. (جهانزاد، ۱۴۰۲، ص. ۱۱) ما بر اساس چارچوب نظریه‌ی لوفور، حوزه‌ی مطالعات انقلاب‌پژوهی را در همین قلمرو، مورد بحث قرار خواهیم داد. یکی از مهمترین مولفه‌های معرفت به سیاست فضایی دولت‌های حاکمه؛ مستور داشتنِ ضرباهنگِ انقلاب و تعین‌های تعارضات ذاتی فضای انتزاعی در زیست روزمره است. پرده‌داری جریان اصلی انقلاب‌پژوهی در محیط‌های آکادمیک، از خلال ترسیم مرزهای تئوریک علم انقلاب قابل ردیابی است؛ مرزهایی که از طریق تمایزگذاری میان انقلاب‌پژوهی و غیرانقلاب‌پژوهی، چارچوب‌گذاری متدولوژیک، تعیین موضوعات مشروع، و صورت‌بندی مفاهیم کلیدی این حوزه، بازتولید می‌شوند. بازنمایی واقعیت انقلاب، از توضیحات معطوف به نسبت میان شواهد تجربی و ایده‌های نظری نشأت می‌گیرد. مع‌الوصف، چرایی عدم مشروعیت ایده‌ی فضا نیز در استراتژی‌های پژوهشی حوزه‌ی مطالعات انقلاب قابل ردیابی است. و در نهایت، جریان مسلط انقلاب‌پژوهی، با صورت‌بندی دانش انقلاب در قالبی به‌ظاهر علمی و بی‌طرف، در دل نهادهای دانشگاهی، به تکوین و بازتولید فضای انتزاعی یاری می‌رساند؛ فضایی که در خدمت تثبیت نظم گفتمانی قدرت و سرکوب امکان‌های گشوده از انقلاب‌پژوهی عمل می‌کند.

۶. **دیالکتیک سه‌گانه‌ی فضا‌مندشدن^{۲۵} انقلاب؛** دانش راستین انقلاب را باید در نسبت میان سه مؤلفه‌ی ضروری تولید فضای اجتماعی، از منظر امکان تولید فضای دیگرگون، جستجو کرد. برای فهم رخداد انقلاب از دریچه‌ی فضا‌مندی آن، ضروری‌ست که «هم به فضا‌های بازنمایی، هم به بازنمایی‌های فضا، و مهم‌تر از همه، به روابط متقابل آن‌ها و پیوندهایشان با پراکسیس اجتماعی» توجه شود (Lefebvre, ۱۹۹۱, p. ۱۱۶). (۱۱۶). لوفور این سه‌گانگی را صرفاً در سطح تحلیل نظری معتبر می‌داند؛ به این معنا که «این [سه] سطح تحلیل، در واقعیت امری واحدند. به بیان دیگر، این تفکیک صرفاً شأن اثباتی دارد و از حیث ثبوتی حقیقتی یگانه‌اند» (جهانزاد، ۱۴۰۲، ص. ۳۸). پراکسیس انقلابی، زاینده‌ی دیالکتیکی میان امر انضمامی و امر اندیشه‌ای‌ست. ورود کردن این پویش مداوم سه شقی، مفهومی غنی‌تر و چندسطحی‌تر از "انقلاب" به دست می‌دهد.

۷. **تصرف قدرت پیش‌شرط ضروری تولید فضای نوآیین؛** هیچ انقلابی در جهان رُخ نداده است، مگر اینکه در جست و جوی نوعی از امر ممکن یا اتوپیا باشد. تخیل‌های بدیل، سازماندهی فضا در

²⁵ Spatialisation

صیوریت‌آش، رهایی از تمامیت بسته (پراکسیس)، حق تفاوت، حق شهر، مطالبه‌ی مرکزیت^{۲۶}، مواجهه^{۲۷} و... همگی از مسیر بدست آوردن "قدرت سیاسی" تحقق خواهد یافت. "تولید فضای تفاوت‌گذار" بر اساس چارچوب تئوریک تولید فضای لوفور، بیش از پیش این نکته را برجسته می‌سازد که، شدن تاریخی این فضای دیگرگون نیز از مجرای قدرت مطلق دولت و یا حکومت می‌گذرد. حتا آفرینش و تخیل اینترسابژکتیو نیز در مقام فعلیت، ضرورتن در پی ساختن خود بمثابة یک قدرت جمعی هستند. قدرت، خواستی است که در طیف گسترده‌ای از تولیدات فضای تفاوت بنیاد نهفته شده است. انقلاب جمهوری اسلامی در ایران، انقلاب آمریکا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر و ... جملگی با همه‌ی تفاوت‌هایشان، قدرت قدیم را اسقاط و قدرت نوینی را بنا نهادند. تئوری تولید فضا بایستی بصورت روشن و صریح توالی‌های تاریخی منتج به سرنگونی رژیم‌های سیاسی منطبق با الگوی تئوریک‌آش را تصویر کند. قبضه‌ی قدرت، شرط لازم تحقق فضای نوآین است و بدون این شرط، هر تخیل فضا‌مندی ابتر می‌ماند.

۸. انقلاب، همزمان پروبلماتیکی تئوریک -پراتیک است؛ این تز را می‌توان در مفهوم "اتوپای انضمامی" جست. لوفور بدرستی تاکید می‌نهد که « امروزه هیچ نظریه‌ای بدون اتوپیا وجود ندارد». کاویدن امر ناممکن، گشوده می‌گذارد مسیر تولید امکان‌های نوآین را. بارش " تخیل انتظاری بین‌الذهانی"^{۲۸} در جهت ساخت آینده آغاز می‌گردد، بر ارکان ظرفیت‌های مادی وضعیت اکنون خانه دارد و از امر موهومی گریزان. اتوپای انضمامی؛ امکانات زندگی روزمره را برسمیت می‌شناسد و فعال می‌کند. "دقایق" رادیکال زندگی روزمره را بایستی از نظم انتزاعی وارد وضعیت آشوبناک کرد که اگر "بخت" یار باشد، امکانی برای زندگی روزمره‌ی بدیل گشوده شود. نگارنده بر این رأی است که برای لوفور "انقلاب" نمی‌تواند و نباید به یک تمامیت بسته ختم گردد. به این معنا که تصور آفرینش فضا‌های پایان -گشوده^{۲۹} توسط انقلابیون از مجرای خلق فرم‌های مستمر آماده برای دگرپسندی بدیل‌های بالقوه را در آستانه‌ی فعلیت نگاه می‌دارد! پاسخ لوفور در خصوص فرار از "باشیدن" در قلمرو گفتاری صرف، طرح ایده‌ی "خودگردانی"^{۳۰} است. این مفهوم با مفاهیم "حق به شهر" و "حق تفاوت" نسبت بنیادین برقرار می‌کند. تصاحب مجدد فضا از مجرای خودگردانی، آیا شدنیست؟ در این مرحله است که

²⁶ Centrality

²⁷ Encounter

²⁸ Intersubjective anticipatory imagination

²⁹ Open- Ended Spaces

³⁰ Autonomy

نگارنده برای ساخت یک مدل فرایندی فرمول‌بندی‌شده از حیث فضایی وقوع انقلاب و نه فقط تابیدن نور افق رویداد انقلاب در کالبد تنانه‌ی ساکنین شهر، مفهوم خودگردانی را در بهترین حالت یک متغیر علی واسط برای تجمع بدن‌های رهاشده و یا در جست‌وجوی رهایی در دقایقی از فضا- زمان انقلاب می‌داند. ما نیازمند استراتژی‌ای صریح در باب "انقلاب" هستیم؛ استراتژی‌ای که بتواند پتانسیل انقلابی پراکسیس اجتماعی-فضایی را به نحوی منسجم صورت‌بندی کند. در این چارچوب، «تسخیر جایگاه قدرت دولتی» به مثابه‌ی نقطه‌ی ثقل مبارزه، در مرکز هر پروژه‌ی انقلابی در فضاهای مدرن شهری قرار می‌گیرد. دولت، در این میان، نه صرفاً یک نهاد سیاسی، بلکه «طراح و سازمان‌دهنده‌ی فضایی قدرت» است که در خدمت مهندسی و بازتولید نظم موجود فضای اجتماعی عمل می‌کند.

۹. **مازاد تمامیت، خاستگاه زایش ضرب‌آهنگ رخداد انقلابی؛ ضرب‌آهنگ در تئوری تولید فضای لوفور** جایگاه مهمی دارد. این مفهوم "زمان" را در نسبت با "فضا" وارد ساحت زندگی روزمره کرده است. موطن ضرب‌آهنگ، بدن‌هاست. توجه لوفور به بدن، مبتنی بر درکی پیچیده و چندلایه از پرکسیس است و ابعاد بسیاری دارد. بدن، بوساطت سکونت تنانه‌اش در شهر، محل تقاطع ابعاد تصور شده و ابعاد ادراکشده‌ی فضا است، از این رو بازتولید بدن از مجرای تربیت بدن یا آنچه لوفور درساز بدن‌ها می‌نامد، انجام می‌گیرد. فضای انتزاعی بدن را بتمامه می‌خواهد؛ یکسان‌سازی بدن‌ها، نظم‌کشی از بدن‌ها، کمی‌سازی فضا- زمان نحوه‌ی بودن بدن‌ها و ... لیکن همیشه "باقیمانده‌ای" از بدن‌ها بیرون می‌ماند و عنصر ویرانگر "تمامیت" را دچار تعارض درونی می‌کند. ابتدای رهایی و انقلاب در فضا، رهایی بدن‌ها از تمامیت بسته می‌باشد. بدن، فرم- محتوایی سیاسی می‌شود و لحضاتی را درون زندگی روزمره "تصاحب" می‌کند. ضرب‌آهنگ‌های بدیلی را خلق می‌کند. از تکرار و زمان خطی انتزاعی فراروی می‌کند و مناسبات جدیدی را با «دیگر بدن‌ها» پی می‌ریزد. بدن‌ها، در مقام فضاحالت‌هایی از تکنیکی، همان جایگاه تجسد کلیت‌های انضمامی‌اند؛ به این معنا که در تنانگی، نیروهای پراکنده‌ی امر کلی گرد آمده، و در ضرب‌آهنگ‌های بدن - سوژه‌ها به هم می‌آویزند. زندگی روزمره از تغییر و ترک برداشتن الگوهای متناوب فضا، دچار تعارضات فضایی می‌شود. دگر دیسی زندگی روزمره بمتابه‌ی یک پرکسیس انقلابی تمام عیار کار می‌کند و آنگاه که «شدت و جهت» ضرب‌آهنگ‌ها همسو و همخوان شوند، فضای زیسته از درون مستعد انفجار خواهد شد.

۱۰. **انقلاب‌ها تولید می‌شوند؛ از منظر نظریه‌ی تولید فضای لوفور، انقلاب‌های اجتماعی فوران‌های خودجوش نیستند، بلکه از خلال کنش‌های فضایی، بازنمایی‌ها، و تجربه‌های زیسته‌ای که در بستر**

کشمکش‌های اجتماعی-سیاسی شکل می‌گیرند، به‌طور فعال «تولید» می‌شوند. ظهور افق رویداد انقلابی و حتی خود لحظه‌ی وقوع، صرفاً تجلی‌هایی هستند از فرآیندی بنیادین‌تر که می‌توان آن را «وضع تولیدی انقلاب» نامید. در چارچوب نظریه‌ی تولید فضا، تحلیل از انقلاب، نه به‌مثابه انفجاری ناگهانی در بستر تاریخ، بلکه به‌منزله‌ی روندی پیوسته از تولید و بازتولید فضا از دل پراکسیس انقلابی معنا می‌یابد. انقلابی که ناتوان از بازتولید سیاست فضایی خویش باشد^{۳۱}، به‌ناگزیر در مواجهه با منطق تکرار و فرسایش فضای انتزاعی، فروخواهد پاشید. از این منظر، انقلاب نه امری ایستا، بلکه رخدادی است در حال شدن؛ آفرینشی مداوم که از تولید به بازتولید و از بازتولید به فراخوانی مجدد خویش، در گردش است. این پروژه، با تمرکز بر پیوستگی انقلاب، در برابر تلقی‌های گسسته‌انگار از آن می‌ایستد و می‌کوشد نشان دهد که واقعیت فضایی انقلاب؛ در هر لحظه "ناتمام، گشوده، و در انتظار فعلیت‌یابی مجدد" است؛ حضوری همواره در تعلیق، که تنها با گذار تاریخی به رویدادی دیگر، به‌طور موقت به سکون می‌رسد؛ تا آن‌که بار دیگر، در هیأت مفصل‌بندی فضایی نو، به صحنه‌ی تاریخ بازگردد.

نتیجه‌گیری

تولید انقلاب^{۳۲}؛ تزیی مقدماتی است که نگارنده در این مقاله، با تئوریزه‌کردن مواجهه‌ای فضامند با رخداد انقلاب از منظر تئوری تولید فضای لوفور، در پی گشایش امکانی تازه در حوزه‌ی مطالعات انقلاب بوده است. نظریه‌ی تولید فضا، به‌صورت ضمنی و تلویحی - و نه به‌طرزی صریح و آشکار - با موضوع انقلاب در پیوند است. در چارچوب مدل فرایندی ترسیم‌شده در این مکتوب، "ظهور افق رویداد انقلاب"^{۳۳} را می‌توان واپسین کرانه‌ی حدِ تحرک تئوریک در نظریه‌ی تولید فضای لوفور نسبت به مسئله‌ی انقلاب دانست.

این نظریه بایستی در همنشینی خلاقانه و دقیق با متدولوژی و ترمینولوژی نظریه‌های نسل سوم و چهارم انقلاب‌پژوهی بستری را فراهم کند که برهه‌ی میان‌تهی «از ظهور رویداد انقلاب تا انقلاب در فضا» که یک دگردیسی بنیادین قدرت، جابجایی نخبگان حاکمه و بازیگربندی فضامندی قدرت را شامل می‌شود، پُر کند. نگارنده با تلفیق دو مقوله‌ی «پیش‌شرط‌ها» و «شرایط ضروری وقوع انقلاب» در

^{۳۱} بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت/ایران از سوی حاکمیت را می‌توان در پرتو این تز به‌نظاره نشست.

^{۳۲} The Production of revolution

^{۳۳} The emergence of the revolutionary event horizon

چارچوب مدل‌های عام ثابت چارلز تیلی، آن‌ها را در قالب «مدل فرایندی تولید انقلاب» بازسورتن‌بندی می‌کند تا نسبت علی میان فرآیند تاریخی انقلاب و واقعه‌ی انفجاری آن را به مثابه‌ی علل نزدیک رخداد انقلابی تحلیل‌پذیر سازد. انقلاب هم فرآیند است و هم یک حادثه‌ی کم‌نظیر در تاریخ. سطح تحلیل ورود به بحث بر اساس الزامات و بایسته‌های مفصل‌بندی تئوری تولید فضای لوفور در سه سطح "جهانی، ملی و خاص" است. در نهایت ترکیب این تئوری با متغیرها و مدل‌های فرآیندی نسل سوم و چهارم به مباحث فضا‌مندی انقلاب، غنای تحلیلی خواهد بخشید.

کاربست مفهوم «تولید»؛ خبر از قسمی کلیت انضمامی می‌دهد. فهم انقلاب بمثابه‌ی کلیت انضمامی، باعث دیدن یکجای عوامل تاثیرگذار در مفصل‌بندی فضای نوائین در دقیقه‌ی جاری انقلاب است. این خوانش، انقلاب را در بطن یک ماتریس اجتماعی گسترده قرار می‌دهد؛ ماتریسی متشکل از روابط به‌هم‌پیچیده‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی. انقلاب در کلیت انضمامی‌اش؛ از سه دقیقه‌ی کلی، جزئی و فردی ساخته می‌شود. لحظه‌ی کلی؛ حامل اصل عام انقلاب در سپهر سیاره‌ای آن است. دقیقه‌ی جزئی انقلاب در نسبت با دقیقه‌ی کلی تعین می‌یابد. لیکن در آن واحد با "امر کلی" تمایز خود را حفظ می‌کند و به بیان هگلی "نفی" آن است، یعنی اینکه تولید انقلاب (به عنوان مثال، انقلاب سال ۵۷ ایران) از حیث فرم‌ها و فرآیندهای جهانی، بخشی از کلیت است، اما از طریق ویژگی‌های خاص خود مانند ایدئولوژی اسلام سیاسی و موقعیت آن در نظم جهانی، متمایز می‌شود.

فضاهایی که به انقلاب منجر شده‌اند، همان‌هایی بوده‌اند که تن به امر کلی و تمامیت ویرانگر نداده‌اند. ضرب‌آهنگ‌های چرخه‌ای منبعث از رویکرد دیالکتیک سه‌گانه‌ی لوفوری، چه از حیث انتولوژیک و چه از حیث متدولوژیک، دانش رسمی انقلاب پژوهی را وارد میدانی جدید خواهد کرد. رفع انسداد از مجرای حل ریشه‌ای علل انسداد، نیازمند مواجهه‌ای جدید از فراز پربولماتیزم‌کردن^{۳۴} امر انقلابی بر اساس فضا- زمان انقلاب در عصر حاضر است.

تبدیل فضا به پربولماتیک اصلی انقلاب، نیازمند شناختی عمیق از هر دو حوزه‌ی تحلیل فضایی و انقلاب‌پژوهی است. ورود به پروژه‌های میان‌رشته‌ای^{۳۵} البته با مخاطراتی همراه است، اما تفکر علمی

³⁴ problematization

³⁵ Interdisciplinary

در این حوزه‌ها، محتاج همکاری جمعی متخصصان این دو عرصه است^{۳۶}. این مقاله، نخستین تلاش از مجموعه مقالات نگارنده در باب خوانشی بینامتنی از تز «تولید انقلاب» است؛ امید آن‌که با نگاه نقادانه‌ی پژوهشگران، بتوان به غنای بیشتر این بحث یاری رساند.

منابع

- لوفور، هانری (۱۳۹۵). *بقای سرمایه‌داری؛ باز تولید روابط تولید*. برگردان به انگلیسی، فرانک رایت، ترجمه‌ی آیدین ترکمه، تهران، انتشارات تیسرا
- لوفور، هانری (۱۳۹۶). *ضریب‌هنگ کاوی (فضا زمان و زندگی روزمره)*. ترجمه‌ی آیدین ترکمه، آتوسا مدیری، تهران، نشر رخداندنو
- لوفور، هانری (۱۳۹۱). *تولید فضا*. ترجمه‌ی محمود عبدالله زاده، تهران، همشهری
- لوفور، هانری (۱۳۹۶). *ماتریالیسم دیالکتیکی*. ترجمه‌ی آیدین ترکمه، تهران، انتشارات تیسرا
- لوفور، هانری (۱۴۰۰). *اندیشه مارکسیستی و شهر*، ترجمه‌ی همن حاجی میرزایی، تهران، نشر همشهری
- لوفور، هانری (۱۴۰۰). *مکتوباتی در باب شهر*، ترجمه‌ی ایمان واقفی، تهران، نشر همشهری
- ترکمه، آیدین (۱۳۹۵). *درآمدی بر تولید فضای هانری لوفور*. تهران، انتشارات تیسرا
- مجموعه‌ی نویسندگان (واقفی، ترکمه، جهانزاد، حاجی میرزایی) (۱۳۹۸). *هانری لوفور*. تهران، کتابکده کسری.
- باتلر، کریس (۱۳۹۹). *آنری لوفور (سیاست فضایی، زندگی روزمره و حق به شهر)*. ترجمه‌ی نریمان جهانزاد، تهران، نشر همشهری
- اسمیت، نیل (۱۴۰۰). *توسعه‌ی نامتوازن (طبیعت، سرمایه و تولید فضا)*. ترجمه‌ی نریمان افشاری، نشر همشهری
- مریفیلد، اندی (۱۴۰۰). *آنری لوفور (مقدمه‌ی انتقادی)*، ترجمه‌ی امین علی محمدی، تهران، نشر همشهری
- گاتدینر، مارک (۱۳۹۹). *تولید اجتماعی فضای شهر*، ترجمه‌ی آیدین ترکمه، تهران: نشر مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران
- ژلنتیس، آندری (۱۳۹۹). *فضا و نظریه اجتماعی*. ترجمه‌ی آیدین ترکمه، چاپ دوم تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مجموعه‌ی ای از ویراستاران (۱۳۹۳). *فضا، تفاوت، زندگی روزمره (خوانش هانری لوفور)*. ترجمه‌ی افشین خاکباز و محمد فاضلی، تهران، انتشارات تیسرا
- وبر، هلموت (۱۳۹۹). *خودگردانی یا هانری لوفور در بلگراد جدید*، ترجمه‌ی حیدر خسروی. تهران، نشر همشهری

^{۳۶} مهم‌ترین مرجع به زبان فارسی درباره‌ی اندیشه‌ی هانری لوفور و تحلیل‌های فضایی مقالاتی است که نشریه‌ی مجازی [فضا و دیالکتیک](#) منتشر کرده است. ضرورت اخلاقی ایجاب می‌کند که بیان دارم: از فضای گفت‌وگو و همچنین متون تالیفی و ترجمه‌ای هیئت تحریریه‌ی فضا و دیالکتیک شامل آیدین ترکمه، ایمان واقفی، نریمان جهانزاد و همن حاجی میرزایی بسیار بهره برده‌ام.

- جهانزاد، نریمان (۱۴۰۲). *آنری لوفور در مقام فیلسوف؛ مقاله‌ی اول: زمینه‌های فلسفی*. نشریه الکترونیکی فضا و دیالکتیک
- جهانزاد، نریمان (۱۴۰۲). *آنری لوفور در مقام فیلسوف؛ مقاله‌ی دوم: نظریه‌ی تولید فضا*. نشریه الکترونیکی فضا و دیالکتیک
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۳). *روش شناسی مطالعات انقلاب (با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۳). *معمای پیش‌بینی انقلاب‌ها (با رویکردی بر انقلاب اسلامی ایران)*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۱). *جستارهای روشی در علوم اجتماعی*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
- اسکاچیل، تد (۱۳۹۲). *بینش و روش در جامعه شناسی تاریخی*. تهران: نشر مرکز
- کامروا، مهران (۱۴۰۱). *انقلاب ایران؛ ریشه‌های ناآرامی و شورش*. تهران، نشر کرگدن
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۳). *روش شناسی تحقیقات کیفی*. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۸). *فلسفه‌ی تاریخ (روش شناسی و تاریخ نگاری)*. ترجمه‌ی حسین نودری، تهران: طرح نو
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۸). *انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره‌ی ۴۳-۴۲، صص ۳۲۵-۲۶۳*

❖ منابع به انگلیسی

- Beck, C. J. (2011). *The world-cultural origins of revolutionary waves*. Cambridge University Press.
- Elden, S. (2007). There is a politics of space because space is political. *Radical Philosophy Review*, 10(2), 101–116.
- Elden, S. (2014, updated October 24, 2022). Where to start with reading Henri Lefebvre? *Progressive Geographies*. <https://progressivegeographies.com/>
- Elden, S., & Morton, A. D. (2015). Thinking past Henri Lefebvre: Introducing “the theory of ground rent and rural sociology”.
- Goldstone, J. A. (2001). Toward a fourth generation of revolutionary theory. *Annual Review of Political Science*, 4, 139–187. <https://doi.org/10.1146/annurev.polisci.4.1.139>
- Goldstone, J. A. (2014). *Revolutions: A very short introduction*. Oxford University Press.
- Goldstone, J. A., Grinin, L., & Korotayev, A. (Eds.). (2022). *Handbook of revolutions in the 21st century*. Springer.
- Lawson, G. (2019). *Anatomies of revolution*. Cambridge University Press.
- Lefebvre, H. (1968a). *Sociology of Marx* (N. Guterman, Trans.). Pantheon Books.
- Lefebvre, H. (1968b). *Dialectical materialism* (J. Sturrock, Trans.). Cape.
- Lefebvre, H. (1969). *The explosion: From Nanterre to the summit*. Monthly Review Press. (Original work published 1968)

- Lefebvre, H. (1991a). *Critique of everyday life, Volume 1* (J. Moore, Trans.). Verso. (Original work published 1947)
- Lefebvre, H. (1991b). *The production of space* (N. Donaldson-Smith, Trans.). Basil Blackwell. (Original work published 1974)
- Lefebvre, H. (1996). *Writings on cities* (E. Kofman & E. Lebas, Trans. & Eds.). Basil Blackwell.
- Lefebvre, H. (2002). *Critique of everyday life II*. Verso. (Original work published 1961)
- Lefebvre, H. (2003a). *The urban revolution* (R. Bononno, Trans.). University of Minnesota Press.
- Lefebvre, H., & Régulier, C. (2003b). *Henri Lefebvre: Key writings* (S. Elden, E. Lebas, & E. Kofman, Trans. & Eds.). Continuum.
- Lefebvre, H. (2009). *State, space, world: Selected essays* (N. Brenner & S. Elden, Eds.). University of Minnesota Press.
- Nepstad, S. (2015). *Nonviolent struggle: Theories, strategies, and dynamics*. Oxford University Press.
- Ritter, D. (2015). *The iron cage of liberalism*. Oxford University Press.
- Schmid, C. (2008). Henri Lefebvre's theory of the production of space. In *Space, Difference, Everyday Life* (Routledge).
- Goonewardena, K. (2011). Henri Lefebvre. In G. Ritzer (Ed.), *The Wiley-Blackwell Companion to Major Social Theorists* (pp. 368–387). Wiley-Blackwell.
- Simonsen, K. (2005). Bodies, sensations, space and time: The contribution from Henri Lefebvre. *Geografiska Annaler: Series B, Human Geography*, 87(1), 1–14.
- Rancière, Jacques. *Disagreement: Politics and Philosophy*. University of Minnesota Press, 1999.